

A black and white photograph of Sylvia Plath. She is looking directly at the camera with a slight smile. She has dark, shoulder-length hair and is wearing a dark, patterned top. Behind her is a bookshelf filled with many books, their spines visible.

سیلوئی پلات *Sylvia Plath*

سگاه زنانه در زایشگاه

و پیرامونش

ویرایش تازه

شایور احمدی

سگاه زنانه در زایشگاه و پیرامونش / ۱



سگاه زنانه در زایشگاه زنانه  
و پیرامونش

# سیلوی پلات

## سگاہ زنانه در زایشگاه

## و پیرامونش

برگردان

شاپور احمدی

سگاہ زنانه در زلفنگاه و بیراموش

نما

نام-شماره

۱. پرده‌ی یکم / ۹
۲. پرده‌ی دوم / ۱۹
۳. پرده‌ی سوم / ۲۹
۴. پرده‌ی چهارم / ۳۹
۵. پرده‌ی پنجم / ۴۹
۶. پرده‌ی ششم / ۵۷
۷. پرده‌ی هفتم / ۶۷
- یادداشت گرداننده / ۷۵
- سیلول وای. / ۷۷
- شاپور احمدی



سگاہ زنانه ور زلزلہ گاہ ویرانی

## The Hanging Man

By the roots of my hair some god hold of me.  
I sizzled in his blue volts like a desert prophet.

The nights snapped out of sight like a lizard's eyelid:  
A world of bald with days in a shadeless socket.

A vulturous boredom pinned me in this tree.  
If he were I, he would do what I did.

*27 June 1960*

# سگاہ زنانه در زایشگاه و پیرامونش سیلویا پلات (۱۹۶۳-۱۹۳۲)

## ***Sylvia Plath (1932-1963)***

## Winter Trees

## Tree Women

### *A Poem for Three Voise*

## Setting: A Maternity and Roundabout

**پرده‌ی یکم**

~~~~~

## ندای یکم

من گندم مانند دنیا. چقدر دردمندم،  
همان طور که روزگار خود را سپری می‌کنم، ستارگان و خورشیدها  
سخت مواظب منند.

نگرانی ماه خیلی شخصی‌تر است:  
می‌گذرد و باز می‌گذرد، تابناک چون پرستاری.  
آیا او غمناک است بر آنچه دارد رخ می‌دهد؟ گمان نمی‌کنم.  
این باروری او را سخت شگفتزده کرده است.

\*\*\* \*\*

هنگامی که بیرون می‌زنم، رویدادی بزرگم.  
ناگزیر نیستم بیندیشم یا حتی دوباره‌کاری کنم.  
همه بدون هیچ نگرانی در وجودم رخ می‌دهند.  
روی تپه‌ای قرقاول ایستاده است؛  
پرهای قهوه‌ای‌اش را می‌آراید.  
به آنچه می‌دانم، نمی‌توانم لبخند زنم.  
برگها و گلبرگها همراهی‌ام می‌کنند. من آماده‌ام.

**FIRST VOICE:**

I am slow as the world. I am very patient,  
Turning through my time, the suns and stars

**3**Regarding me with attention.

The moon's concern is more personal:

She passes and repasses, luminous as a nurse.

**6**Is she sorry for what will happen? I do not think so.

She is simply astonished at fertility.

\*\*\*

When I walk out, I am a great event.

**9**I do not have to think, or even rehearse.

What happens in me will happen without attention.

The pheasant stands on the hill;

**12**He is arranging his brown feathers.

I cannot help smiling at what it is I know.

Leaves and petals attend me. I am ready.



### ندای دوم

۱۵ / وقتی بار اول آن را دیدم، آن لکه‌ی قرمز کوچک را، باور نمی‌کردم.  
مردانی را می‌پاییدم که دور و برم در اداره می‌پلکیدند. خیلی سطحی بودند!  
حالتشان شبیه مقوا بود، و حالا به من هم سرایت کرده است،  
۱۸ / آن سطح مسطح مسطح مسطح که از آن باورها، ویرانیه‌ها،  
بولدوزرها، گیوتین‌ها، اتاقک‌های سفید شیون بر می‌آمد  
بر آمدنی بی‌پایان – و فرشتگان سرد، افکار مجرد.  
۲۱ / پشت میزم با جوراب و کفش پاشنه‌بلند نشسته بودم،

\*\*\* \*\*

و مردی که برایش کار می‌کنم، خندید و گفت: «چیز ترسناکی دیده‌ای؟»  
رنگت یکهو خیلی پریده است.» چیزی نگفتم.  
۲۴ / مرگ را در درختان بی‌بر دیدم، اینست فلاکت.  
نمی‌توانستم قبول کنم. آیا سخت نیست  
صورت یا دهانی برای روحی تصور کنیم؟  
۲۷ / حروف از این کلیدهای سیاه بر می‌آمدند، و این کلیدهای سیاه  
از انگشتان الفبایی‌ام، تکه‌های فرمان دهنده بر می‌آمدند.

\*\*\* \*\*

قطعه‌ها، تکه‌ها، چرخ‌دنده‌ها، چندکاره‌های بی‌همتا.  
۳۰ / همان طور که می‌نشینم، دارم جان می‌کنم. من بُعدی را از دست داده‌ام.  
قطارها در گوشم می‌غرند، عزیمت، عزیمت!  
رد نقره‌ای زمان در دوردستها پاک می‌شود،  
۳۳ / آسمان سفید خالی می‌شود از وعده‌اش، مانند فنجانی.

**SECOND VOICE:**

**15**When I first saw it, the small red seep, I did not believe it.  
I watched the men walk about me in the office. They were so flat!  
There was something about them like cardboard, and now I had caught  
it,

**18**That flat, flat, flatness from which ideas, destructions,  
Bulldozers, guillotines, white chambers of shrieks proceed,  
Endlessly proceed--and the cold angels, the abstractions.

**21**I sat at my desk in my stockings, my high heels,  
\*\*\*

And the man I work for laughed: 'Have you seen something awful?  
You are so white, suddenly.' And I said nothing.

**24**I saw death in the bare trees, a deprivation.  
I could not believe it. Is it so difficult  
For the spirit to conceive a face, a mouth?

**27**The letters proceed from these black keys, and these black keys  
proceed  
From my alphabetical fingers, ordering parts,  
\*\*\*

Parts, bits, cogs, the shining multiples.

**30**I am dying as I sit. I lose a dimension.

Trains roar in my ears, departures, departures!

The silver track of time empties into the distance,

**33**The white sky empties of its promise, like a cup.

اینها پاهای منند، این پژواکهای ماشینی.  
تق تق تق، میخهای فولادی. درمانده پیدایم می‌کنند.

\*\*\* \*\*

۳۶ این است ناخوشی‌ای که به خانه می‌برم، این مرگ.  
پس مرگی است این. آیا هواست  
ذره‌های نابودگری که فرو می‌برم؟ آیا نبضی هستم  
۳۹ که می‌کاهد و می‌کاهد رودرروی فرشته‌ای سرد؟  
پس آیا دلدادگی من است، این مرگ، این مرگ؟  
در کودکی به اسمی که بر گلسنگ کُنده بودند، مهر می‌ورزیدم.  
۴۲ پس این هم گناهی است، این عشق از دست رفته‌ی دیرینه به مرگ؟

### ندای سوم

لحظه‌ای را به یاد دارم که یقین پیدا کردم.  
بیدها می‌لرزیدند.  
۴۵ توی استخر چهره‌ای زیبا پیدا بود، ولی مال من نبود.  
نمایی خوشایند داشت، مانند هر چیز دیگری.  
و هر چه می‌دیدم، خطرات بود، کبوتران، واژه‌ها  
۴۸ ستارگان و بارش طلا، باروریا و باروریا.  
به یاد دارم بالی سفید و سرد را.

\*\*\* \*\*

These are my feet, these mechanical echoes.  
Tap, tap, tap, steel pegs. I am found wanting.

\*\*\*

**36** This is a disease I carry home, this is a death.  
Again, this is a death. Is it the air,  
The particles of destruction I suck up? Am I a pulse  
**39** That wanes and wanes, facing the cold angel?  
Is this my lover then? This death, this death?  
As a child I loved a lichen-bitten name.  
**42** Is this the one sin then, this old dead love of death?

### **THIRD VOICE:**

I remember the minute when I knew for sure.  
The willows were chilling,  
**45** The face in the pool was beautiful, but not mine--  
It had a consequential look, like everything else,  
And all I could see was dangers: doves and words,  
**48** Stars and showers of gold--conceptions, conceptions!  
I remember a white, cold wing

\*\*\*

و قویی بزرگ با نگاهی هراسناک،  
۱۵ از فراز رودخانه به سویم می‌آمد مانند کاخی.  
ماری در میان قوها پیدا بود.  
نزدیکم سرید؛ نگاهی تهدیدآمیز داشت.  
۱۶ دنیا را در آنها می‌دیدم - حقیر و پست و تیره.  
هر واژه‌ای قلاب شده بود به واژه‌ای دیگر، و هر کنشی به کنشی.  
و روزی آبی رنگ و گرم می‌شکفت از درون چیزی.

\*\*\* \*\*

۱۷ آماده نبودم. ابرهای سفیدی که بر می‌آمدند  
مرا به چهار سو می‌کشاندند.  
آماده نبودم.  
۱۸ حرمتی نداشتم.  
می‌پنداشتم می‌توان خوش اقبالی را انکار کرد--  
اما خیلی دیر شده بود. خیلی دیر، و آن صورت  
۱۹ خودش را همشکل عشق می‌کرد، گویی آماده بود.

And the great swan, with its terrible look,  
**51**Coming at me, like a castle, from the top of the river.  
There is a snake in swans.  
He glided by; his eye had a black meaning.  
**54**I saw the world in it--small, mean and black,  
Every little word hooked to every little word, and act to act.  
A hot blue day had budded into something.

\*\*\*

**57**I wasn't ready. The white clouds rearing  
Aside were dragging me in four directions.  
I wasn't ready.  
**60**I had no reverence.  
I thought I could deny the consequence--  
But it was too late for that. It was too late, and the face  
**63**Went on shaping itself with love, as if I was ready.

## سگاہ زنانه در زایشگاه و پیرامونش سیلویا پلات (۱۹۶۳-۱۹۳۲)

## ***Sylvia Plath (1932-1963)***

## Winter Trees

## Tree Women

### *A Poem for Three Voise*

## Setting: A Maternity and Roundabout

## پرده‌ی دوم

~~~~~

### ندای دوم

دنیا را برف گرفته است. آسوده نیستم.  
این ملحفه‌ها چقدر سفیدند. صورتهای هیچ ترکیبی ندارند.  
۶۶ بی‌حالت و نشدنی‌اند، مانند صورت بچه‌هایم،  
آن کوچولوهای بیماری که از آغوشم می‌گریزند.  
بقیه‌ی بچه‌ها کنارم نمی‌گیرند: آنها هر اسناکند  
۶۹ با رنگهای فراوان و سرزندگی بسیار. آرام نیستند،  
آرام، مانند خلاء کوچکی که خود حمل می‌کنم.

\*\*\* \*\*

فرصتهایی داشته‌ام. تلاش کردم و تلاش کردم.  
۷۲ زندگی را مثل عضوی نادر به خود پیوند زده‌ام،  
و محتاط و لرزان گام برداشته‌ام، مثل چیزی نادر.  
سعی کرده‌ام زیاد فکر نکنم. سعی کرده‌ام طبیعی باشم.  
۷۵ سعی کرده‌ام در مهرورزی کور باشم، مانند زنان دیگر،  
کور در بستر، با نازنین کور گرامی‌ام  
بی‌نگاهی، از میان تاریکی دیجور در جستجوی چهره‌ی دیگری.

\*\*\* \*\*



**SECOND VOICE:**

It is a world of snow now. I am not at home.

How white these sheets are. The faces have no features.

**66**They are bald and impossible, like the faces of my children,  
Those little sick ones that elude my arms.

Other children do not touch me: they are terrible.

**69**They have too many colors, too much life. They are not quiet,  
Quiet, like the little emptinesses I carry.

\*\*\*

I have had my chances. I have tried and tried.

**72**I have stitched life into me like a rare organ,  
And walked carefully, precariously, like something rare.

I have tried not to think too hard. I have tried to be natural.

**75**I have tried to be blind in love, like other women,  
Blind in my bed, with my dear blind sweet one,  
Not looking, through the thick dark, for the face of another.

\*\*\*

۷۸ نگاه نکردم اما چهره هنوز آنجا بود،  
چهره‌ی به دنیا نیامده‌ای که به کمالات خود عشق می‌ورزید،  
چهره‌ی مرده‌ای که فقط می‌توانست کامل شود  
۸۱ / در آرامش بی‌آلایشش، این گونه می‌توانست مقدس بماند.  
پس از آن چهره‌های دیگری نیز بود، چهره‌ی ملتها،  
دولتها، مجالس، جوامع،  
۸۴ چهره‌های بی‌شکل مردان مهم.

\*\*\* \*\*

مردها نگرانم می‌کنند:  
آنها به هر چیز سطحی حسادت می‌کنند! آنها خدایانی حسودند  
۸۷ که همه‌ی جهان را مسطح می‌خواهند زیرا خود این گونه‌اند.  
پدر را می‌بینم سرگرم گفتگو با پسر.  
چنین سطحی مقدس نمی‌شود.  
۹۰ می‌گویند، «بیا ملکوتی بر پا کنیم.  
بیا زمختی این جانها را یکنواخت و هموار کنیم.»

### ند/ی یکم

آرامم. آرامم. آرامشی پیش از اتفاقی مهیب.  
۹۳ لحظه‌ای زردنبو پیش از خیزش باد، هنگامی که برگها  
پنجه‌هایشان و رنگ پریدگی‌شان را رو می‌کنند. اینجا سرشار از سکوت است.

78I did not look. But still the face was there,  
The face of the unborn one that loved its perfections,  
The face of the dead one that could only be perfect

81In its easy peace, could only keep holy so.

And then there were other faces. The faces of nations,  
Governments, parliaments, societies,

84The faceless faces of important men.

\*\*\*

It is these men I mind:

They are so jealous of anything that is not flat! They are jealous gods

87That would have the whole world flat because they are.

I see the Father conversing with the Son.

Such flatness cannot but be holy.

90'Let us make a heaven,' they say.

'Let us flatten and launder the grossness from these souls.'

### **FIRST VOICE:**

I am calm. I am calm. It is the calm before something awful:

93The yellow minute before the wind walks, when the leaves

Turn up their hands, their pallors. It is so quiet here.

ملحفه‌ها، صورتها، راکد و سفیدند چون ساعتها.  
۹۶ نداها پس می‌نشینند و یکدست می‌شوند. خطنگاره‌های آشکارشان  
یکنواخت می‌شوند بر نسخه‌های پوستی تا باد را پس برانند.  
آنها چنین رازهایی را به عربی و چینی می‌نگارند.

\*\*\* \*\*

۹۹ من گنگ و قهوه‌ای‌ام، دانه‌ای رو به شکفتن.  
قهوه‌ای بودن همان مرگ من است، و می‌پلاسد:  
آرزومند افزونی نیست، یا گوناگونی.  
۱۰۲ تیرگی می‌پوشاندم اکنون در کبودی، چون گل مریم.  
آه رنگ فراموشی و فاصله!—  
چه هنگامی است لحظه‌ای که زمان در هم می‌شکند  
۱۰۵ و ابدیت آن را می‌بلعد، و من به‌تمامی غرق می‌شوم؟

\*\*\* \*\*

با خود گپ می‌زنم، فقط با خودم، تک‌مانده—  
فرسوده و رنگ بریده با گندزداها، قربانی‌وار.  
۱۰۸ انتظاری سنگین روی پلکهایم می‌افتد، مانند خوابی،  
مانند دریایی بزرگ، دوردستها، دوردستها، احساس می‌کنم نخستین موج می‌کشد  
بار رنج خود را به سویم، بدون گریز، چون جزر و مد.  
۱۱۱ و من، صدفی طنین‌افکن بر ساحل سفید  
رودر روی مدهایی که درهم می‌کوبند بنیادی هراسناک را.

The sheets, the faces, are white and stopped, like clocks.

**96** Voices stand back and flatten. Their visible hieroglyphs

Flatten to parchment screens to keep the wind off.

They paint such secrets in Arabic, Chinese!

\*\*\*

**99**I am dumb and brown. I am a seed about to break.

The brownness is my dead self, and it is sullen:

It does not wish to be more, or different.

**102**Dusk hoods me in blue now, like a Mary.

O color of distance and forgetfulness!--

When will it be, the second when Time breaks

**105** And eternity engulfs it, and I drown utterly?

\*\*\*

I talk to myself, myself only, set apart--

Swabbed and lurid with disinfectants, sacrificial.

**108**Waiting lies heavy on my lids. It lies like sleep,

Like a big sea. Far off, far off, I feel the first wave tug

Its cargo of agony toward me, inescapable, tidal.

**111**And I, a shell, echoing on this white beach

Face the voices that overwhelm, the terrible element.

### ندای سوم

حالا کوهی هستم در میان زنان کوه‌پیکر.  
۱۱۴ / پزشکان میانمان رفت و شد می‌کنند گرچه درشتی‌مان  
خاطر را پریشان می‌کند. آنها ابلهانه می‌خندند.  
آنها تقصیرکارند برای آنچه هستم، و خودشان خوب می‌دانند.  
۱۱۷ / آنها یکنواختی‌شان را مانند گونه‌ای سلامتی در آغوش می‌گیرند.  
و اگر ناگاه خود را غافلگیر می‌یافتند چه می‌شد، همچنان که من؟  
آنها دارند با من دیوانه می‌شوند.

\*\*\* \*\*

۱۲۰ / و چه می‌شد اگر جفتی زنده *two lives* از بین رانهایم درز می‌کرد؟  
من اتاقک پاکیزه‌ی سفیدی را با وسایلیش دیده‌ام.  
جایگاه شیونها است. شادی‌آور نیست.  
۱۲۳ / «هر وقت آماده شدی، اینجا می‌آیی.»  
چراغ‌خوابها ماههایی قرمز و یکسانند. با خون کدر شده‌اند.  
من برای هیچ اتفاقی آمادگی ندارم.  
۱۲۶ / می‌بایست می‌گشتم، هر آن که مرا می‌گشدد.

**THIRD VOICE:**

I am a mountain now, among mountainy women.

*114*The doctors move among us as if our bigness

Frightened the mind. They smile like fools.

They are to blame for what I am, and they know it.

*117*They hug their flatness like a kind of health.

if they found themselves surprised, as I did?

They would go mad with it.

\*\*\*

*120*And what if two lives leaked between my thighs?

I have seen the white clean chamber with its instruments.

It is a place of shrieks. It is not happy.

*123*'This is where you will come when you are ready.'

The night lights are flat red moons. They are dull with blood.

I am not ready for anything to happen.

*126*I should have murdered this, that murders me.

# سگاہ زنانه در زایشگاه و پیرامونش سیلویا پلات (۱۹۶۳-۱۹۳۲)

## ***Sylvia Plath (1932-1963)***

# Winter Trees

## Tree Women

*A Poem for Three Voise*

## Setting: A Maternity and Roundabout

## پرده‌ی سوم

~~~~~



### ندای یکم

هیچ معجزه‌ای از این ستمگرانه‌تر نیست.  
با اسبها، سمهای آهنین مرا می‌کشاندند.  
۱۲۹ / ادامه می‌دهم. آن را تا آخر ادامه می‌دهم. کاری را به پایان می‌رسانم.  
تونل تاریکی هست که از آن پرت می‌شوند بلاهای آسمانی  
بلاهای آسمانی، تجلیات، چهره‌های مات.  
۱۳۲ / من کانون شرارتم.  
چه دردها، چه بدبختیهایی را باید بی‌روانم؟

\*\*\* \*\*

چنین معصومیتی را آیا می‌توان گشت و گشت؟ شیرهی زندگانی‌ام را می‌کشد.  
۱۳۵ / در خیابان درختان می‌پژمرند. باران فرساینده است.  
آن را با زبانم می‌چشم، و این هراسهای کاری،  
هراسهایی که استوارند و می‌پلکنند، ایزدمادران ناچیز  
۱۳۸ / با تیک‌تاک قلبهایشان، با کیفهای وسایلشان.  
من دیوار و سقفی نگهدارنده خواهم بود.  
آسمانی خواهم بود و پشته‌ای از نیکی: آه چنین باد!

\*\*\*

**FIRST VOICE:**

There is no miracle more cruel than this.

I am dragged by the horses, the iron hooves.

*129*I last. I last it out. I accomplish a work.

Dark tunnel, through which hurtle the visitations,

The visitations, the manifestations, the startled faces.

*132*I am the center of an atrocity.

What pains, what sorrows must I be mothering?

\*\*\*

Can such innocence kill and kill? It milks my life.

*135*The trees wither in the street. The rain is corrosive.

I taste it on my tongue, and the workable horrors,

The horrors that stand and idle, the slighted godmothers

*138*With their hearts that tick and tick, with their satchels of instruments.

I shall be a wall and a roof, protecting.

I shall be a sky and a hill of good: O let me be!

\*\*\*

۴۱ / نیرویی در جانم می‌بالد، سرسختی‌ای دیرینه.  
همانند دنیا، در هم می‌شکنم. اینست سیاهی،  
این قوچ سیاهی. بر سر کوهی دستانم را می‌فشارم.  
۴۴ / هوا کدر است. از این کار کدر است.  
به کارم می‌گیرند. حین به‌کارگیری طبلم را می‌کوبند.  
این سیاهی چشمانم را می‌فشرَد.  
۴۷ / چیزی نمی‌بینم.

### ندای دوم

من متهمم. کشتارهایی به خیالم می‌آید.  
باغی از عذابهای سیاه و سرخم. آنها را می‌نوشم،  
۵۰ / بیزار از خود، بیزار و هراسناک. و اینک دنیا در می‌یابد  
پایان خود را و به آن سو می‌شتابد و بازوانش را مهرورزانه می‌گشاید.  
این است عشقی زاده‌ی مرگ که هر چیزی را بیمار می‌کند.  
۵۳ / خورشیدی مرده بر کاغذ روزنامه لک می‌اندازد. سرخ است.  
زندگانی را پشت سر هم می‌بازم. و زمین تاریک می‌نوشدشان.

\*\*\* \*\*

*141*A power is growing on me, an old tenacity.  
I am breaking apart like the world. There is this blackness,  
This ram of blackness. I fold my hands on a mountain.  
*144*The air is thick. It is thick with this working.  
I am used. I am drummed into use.  
My eyes are squeezed by this blackness.  
*147*I see nothing.

**SECOND VOICE:**

I am accused. I dream of massacres.  
I am a garden of black and red agonies. I drink them,  
*150*Hating myself, hating and fearing. And now the world conceives  
Its end and runs toward it, arms held out in love.  
It is a love of death that sickens everything.  
*153*A dead sun stains the newsprint. It is red.  
I lose life after life. The dark earth drinks them.  
\*\*\*

او خونا شام همگی ماست. از این روپناهمان می‌دهد،  
۵۶/ پروارمان می‌کند، مهربان است. دهانش قرمز است.  
می‌شناسم او را. محرمانه می‌شناسمش—  
زمستان‌رخ فرتوت، نازای فرتوت، بمب‌ساعتی فرتوت.  
۵۹/ آدمیان لئیمانه از او فایده برده‌اند. او آنها را خواهد خورد.  
می‌خوردشان، می‌خوردشان، می‌خوردشان آخرسر.  
خورشید غروب می‌کند. می‌میرم. مرگی را درست می‌کنم.

### ندای یکم

۶۲/ او کیست، این پسر گستاخ آبی،  
درخشان و شگفت، گویی از ستاره‌ای افتاده است؟  
چه خشمگین می‌نگرد!  
۶۵/ درون خانه جیغی بر پاشنه‌اش دماند.  
آبی رنگ می‌بازد. با این همه او انسان است.  
نیلوفری سرخ در جام خونینش می‌شکفت؛  
۶۸/ با نخ ابریشم بخیه‌ام می‌زنند، گویی پارچه‌ام.

\*\*\* \*\*

پیش از گرفتنش انگشتانم چه می‌کردند؟  
قلبم چه می‌کرد با عشق خود؟  
۷۱/ هرگز ندیده‌ام چیزی این سان روشن.

She is the vampire of us all. So she supports us,

**156**Fattens us, is kind. Her mouth is red.

I know her. I know her intimately--

Old winter-face, old barren one, old time bomb.

**159**Men have used her meanly. She will eat them.

Eat them, eat them, eat them in the end.

The sun is down. I die. I make a death.

### **FIRST VOICE:**

**162**Who is he, this blue, furious boy,

Shiny and strange, as if he had hurtled from a star?

He is looking so angrily!

**165**He flew into the room, a shriek at his heel.

The blue color pales. He is human after all.

A red lotus opens in its bowl of blood;

**168**They are stitching me up with silk, as if I were a material.

What did my fingers do before they held him?

What did my heart do, with its love?

**171**I have never seen a thing so clear.

پلکهایش مانند گل یاس است.  
و لطیف چون پروانه‌ای، نَفَسَش.  
۷۴ / نمی‌گذارم برود.

نه نیرنگی در اوست، نه فریبی. کاش چنین بمانشد.



His lids are like the lilac-flower  
And soft as a moth, his breath.

*174*I shall not let go.

There is no guile or warp in him. May he keep so.





# سگاہ زنانه در زایشگاه و پیرامونش سیلویا پلات (۱۹۶۳-۱۹۳۲)

## ***Sylvia Plath (1932-1963)***

## Winter Trees

## Tree Women

### *A Poem for Three Voise*

## Setting: A Maternity and Roundabout

## پرده‌ی چهارم

~~~~~

### ندای دوم

ماه در روزنه‌ی بالایی است. رفتنی است.  
۷۷ / جانم سرشار از چه زمستانی است. و آن نور گچی  
پولکهایش را روی پنجره‌ها می‌ریزد، پنجره‌های خالی  
کلاسهای خالی، کلاسهای خالی، اوه، چه خلایی این سان!  
۱۸۰ / وقفه‌ای هست اینجا، وقفه‌ای دهشتناک از هر چیز.  
پیکرهایی اینک پیرامونم انباشته‌اند، این خفته‌های قطبی--  
کدام پرتو مهتابی آبی‌رنگی رؤیاهایشان را منجمد کرده است؟

\*\*\* \*\*

۱۸۳ / احساس می‌کنم فرو می‌رود در من چیزی سرد، بیگانه، مثل ابزاری.  
و آن چهره‌ی سخت و دیوانه در آخرش، اوه- دهانی  
گشاده و هاج‌وواج در سوگ ابدی‌اش.  
۱۸۶ / اوست که دریایی از خون سیاه را به هر سو می‌کشاند  
ماه به ماه، با صداهای درمانده‌اش.  
بی‌پناهم همچنان که دریا در آخرین رشته‌هایش  
۱۸۹ / بی‌تابم. بی‌تابم و بیهوده. من هم جسد می‌آفرینم.

\*\*\* \*\*

**SECOND VOICE:**

There is the moon in the high window. It is over.

*177*How winter fills my soul! And that chalk light

Laying its scales on the windows, the windows of empty offices,  
Empty schoolrooms, empty churches. O so much emptiness!

*180*There is this cessation. This terrible cessation of everything.

These bodies mounded around me now, these polar sleepers--

What blue, moony ray ices their dreams?

\*\*\*

*183*I feel it enter me, cold, alien, like an instrument.

And that mad, hard face at the end of it, that O-mouth

Open in its gape of perpetual grieving.

*186*It is she that drags the blood-black sea around

Month after month, with its voices of failure.

I am helpless as the sea at the end of her string.

*189*I am restless. Restless and useless. I, too, create corpses.

\*\*\*

به شمال خواهم رفت. در ظلمات پیش خواهم رفت.  
خودم را چون سایه‌ای می‌بینم، نه مرد و نه زن،  
۹۲ / نه زنی خوشحال که مثل مردی باشد، نه مردی  
آن قدر کودن و سطحی که کمبودی را احساس نکند. من کمبودی احساس می‌کنم.  
انگشتانم را بالا می‌گیرم، ده دیده‌بان سفید.  
۹۵ / نگاه کن، تاریکی از شکافها بیرون می‌ریزد.  
من نمی‌توانم باز دارم آن را. نمی‌توانم زندگی خود را باز دارم.

\*\*\* \*\*

شیرزن دوروبرم خواهم بود.  
۹۸ / متهم نخواهم شد با دکمه‌هایی تکمانده،  
سوراخهایی در پاشنه‌ی جورابها، چهره‌های سفید و گنگ  
نامه‌های بی‌پاسخ، پنهان در سبد کاغذها.  
۱۰۰ / متهم نخواهم بود. متهم نخواهم بود.  
نه ساعت مرا نیازمند خواهد دید، نه ستارگان  
که ژرفا را ژرفا در جای خود می‌خکوب می‌کنند.

### ندای سوم

۱۰۴ / او را در خواب می‌بینم، دختر دهشتناک قرمز را.  
می‌گیرید از آن سوی جداری شیشه‌ای که جدایمان می‌کند.  
می‌گیرید، و خشمناک است.

I shall move north. I shall move into a long blackness.  
I see myself as a shadow, neither man nor woman,  
*192* Neither a woman, happy to be like a man, nor a man  
Blunt and flat enough to feel no lack. I feel a lack.  
I hold my fingers up, ten white pickets.  
*195* See, the darkness is leaking from the cracks.  
I cannot contain it. I cannot contain my life.

\*\*\*

I shall be a heroine of the peripheral.  
*198* I shall not be accused by isolate buttons,  
Holes in the heels of socks, the white mute faces  
Of unanswered letters, confined in a letter case.  
*201* I shall not be accused, I shall not be accused.  
The clock shall not find me wanting, nor these stars  
That rivet in place abyss after abyss.

### **THIRD VOICE:**

*204* I see her in my sleep, my red, terrible girl.  
She is crying through the glass that separates us.  
She is crying, and she is furious.

۲۰۷ گریه‌هایش قلابهایی است که مانند گربه چنگ می‌اندازند و خراش می‌کشند.  
با این قلابهاست که او به سوی نگرانی‌ام بالا می‌خزد.  
می‌گرید در تاریکی، یا در ستارگانی  
۲۰۸ که در فاصله‌ای دور از ما می‌درخشند و می‌چرخند.

\*\*\* \*\*

به گمانم سر کوچکش را از چوب تراشیده‌اند،  
چوبی سرخ و سخت، چشمانی بسته و دهانی دریده.  
۲۰۹ و از دهان گشوده گریه‌هایی تیز بر می‌آیند  
که مانند تیری خوابم را می‌خراشند،  
خوابم را می‌خراشند، و به پهلویم فرو می‌روند.  
۲۱۰ دخترم بدون دندان است. دهانی گشاد دارد.  
چنان صداهای نامفهومی ادا می‌کند که ناخوشایند است.

### ندای یکم

چیست آن که این جانهای بی‌گناه را به سوی ما روانه می‌کند؟  
۲۱۱ نگاه کن، آنها چه در مانده‌اند، همگی یکنواخت‌اند  
در تختهای سفری‌شان، با نامهایی بسته به مچهایشان،  
پیشکشیهای نقره‌ای کوچکی که از راهی دور رسیده‌اند.  
۲۱۲ برخی با موی سیاه پرپشت، برخی طاس.  
تهرنگ پوستشان صورتی یا زرد است، قهوه‌ای یا قرمز؛

**207** Her cries are hooks that catch and grate like cats.

It is by these hooks she climbs to my notice.

She is crying at the dark, or at the stars

**210** That at such a distance from us shine and whirl.

\*\*\*

I think her little head is carved in wood,

A red, hard wood, eyes shut and mouth wide open.

**213** And from the open mouth issue sharp cries

Scratching at my sleep like arrows,

Scratching at my sleep, and entering my side.

**216** My daughter has no teeth. Her mouth is wide.

It utters such dark sounds it cannot be good.

### **FIRST VOICE:**

What is it that flings these innocent souls at us?

**219** Look, they are so exhausted, they are all flat out

In their canvas-sided cots, names tied to their wrists,

The little silver trophies they've come so far for.

**222** There are some with thick black hair, there are some bald.

Their skin tints are pink or sallow, brown or red;

به خاطر سپردن گوناگونیهایشان را آغاز کرده‌اند.  
۲۲۵ گویی از آب ساخته شده‌اند، هیچ حالتی ندارند.  
ترکیب چهره‌شان خوابالود است، مانند نوری بر آبی آرام.  
در جامه‌های یکسانشان راهبها و راهبه‌هایی راستینند.  
۲۲۸ می‌بینم مانند ستارگان فرو می‌ریزند بر جهان--  
بر هند، آفریقا، آمریکا، این اعجوبه‌ها،  
این تصاویر ناب، کوچک. بوی شیر می‌دهند.  
۲۳۱ کف پاهایشان دست‌نخورده است. ره‌پویان هوا هستند.

\*\*\* \*\*

آیا نیستی می‌تواند این قدر بی بندوبار باشد؟  
پسرم اینجاست.  
۲۳۴ آن آبی یکدست چشمان درشت اوست.  
به سویم می‌چرخد مانند گیاهی کوچک، کور، درخشان.  
گریه‌ای. این قلبی است که به آن می‌آویزم.  
۲۳۷ من رودی از شیرم.  
من تپه‌ای گرمم.



They are beginning to remember their differences.

**225**I think they are made of water; they have no expression.

Their features are sleeping, like light on quiet water.

They are the real monks and nuns in their identical garments.

**228**I see them showering like stars on to the world--

On India, Africa, America, these miraculous ones,

These pure, small images. They smell of milk.

**231**Their footsoles are untouched. They are walkers of air.

\*\*\*

Can nothingness be so prodigal?

Here is my son.

**234**His wide eye is that general, flat blue.

He is turning to me like a little, blind, bright plant.

One cry. It is the hook I hang on.

**237**And I am a river of milk.

I am a warm hill.

## سگاه زنانه در زایشگاه و پیرامونش سیلویا پلات (۱۹۶۳-۱۹۳۲)

### **Sylvia Plath (1932-1963)**

## Winter Trees

## Tree Women

### *A Poem for Three Voise*

## Setting: A Maternity and Roundabout

## پرده‌ی پنجم

[illegible]

### ندای دوم

زشت نیستم. زیبا هم هستم.  
۲۴۰ آینه زنی را باز می‌تاباند بدون هیچ ایرادی.  
پرستاران لباسهایم را پس می‌دهند، و هویتی را.  
می‌گویند، چنین اتفاقی عادی است.  
۲۴۳ در زندگی من و دیگران عادی است.  
من یکی در پنجم، چیزی نزدیک به آن. ناامید نیستم.  
مانند شمارشی زیبا هستم. رُژلبم اینجاست.

\*\*\* \*\*

۲۴۶ روی لب فرسوده‌ام خط می‌کشم.  
دهان سرخ را همراه هویت‌م کنار گذاشته‌ام  
یک روز، دو روز، سه روز پیش. جمعه‌ای بود.  
۲۴۹ حتی نیازی به تعطیلی ندارم. می‌توانم امروز سر کار بروم.  
شوهرم را می‌توانم دوست بدارم، کسی که درک می‌کند.  
کسی که مرا از ورای لک‌های کژدیسی‌ام دوست خواهد داشت،  
۲۵۲ انگار چشمی، پایی، زبانی را از دست داده باشم.

\*\*\* \*\*

## SECOND VOICE:

I am not ugly. I am even beautiful.

**240**The mirror gives back a woman without deformity.

The nurses give back my clothes, and an identity.

It is usual, they say, for such a thing to happen.

**243**It is usual in my life, and the lives of others.

I am one in five, something like that. I am not hopeless.

I am beautiful as a statistic. Here is my lipstick.

\*\*\*

**246**I draw on the old mouth.

The red mouth I put by with my identity

A day ago, two days, three days ago. It was a Friday.

**249**I do not even need a holiday; I can go to work today.

I can love my husband, who will understand.

Who will love me through the blur of my deformity

**252**As if I had lost an eye, a leg, a tongue.

\*\*\*

و این طور می‌ایستم، کمی تار. این سان می‌پیمایم  
راهی را بر چرخها، در عوض پاها. آنها نیز به کار می‌آیند.  
۲۵۵ و می‌آموزم با سرانگشتانم صحبت کنم، نه با زبانه.  
بدن چاره‌ساز است.

پیکر ستاره‌ی دریایی بازوانی تازه در می‌آورد  
۲۵۸ و سمندرهای آبی پاهایشان را پیشکش می‌کنند. من هم شاید  
در آنچه کم دارم دست و دل‌باز باشم.

### ندای سوم

جزیره‌ی کوچکی است او، خفته و آسوده  
۲۶۱ و من کشتی‌ای سفید سوت زنان: بدرود، بدرود.  
روزی سوزان است. بسیار دلگیر.  
گل‌های این خانه سرخ و گرمسیری‌اند.  
۲۶۴ همه‌ی عمرشان پشت شیشه‌ها سر کرده‌اند، و دلسوزانه مواظبت شده‌اند.  
حالا رودرروی زمستانی هستند از ملحفه‌های سفید، چهره‌های سفید.  
چیز زیادی ندارم تا در چمدانم بگذارم.

\*\*\* \*\*

۲۶۷ اینجا رخت‌های زن چاقی هست که به جا نمی‌آورم.  
شانه و مسواک هست. نیستی هست.  
ناگهان آسیب‌پذیر شده‌ام.

And so I stand, a little sightless. So I walk  
Away on wheels, instead of legs, they serve as well.  
255 And learn to speak with fingers, not a tongue.  
The body is resourceful.  
The body of a starfish can grow back its arms  
258 And newts are prodigal in legs. And may I be  
As prodigal in what lacks me.

### **THIRD VOICE:**

She is a small island, asleep and peaceful,  
261 And I am a white ship hooting: Goodbye, goodbye.  
The day is blazing. It is very mournful.  
The flowers in this room are red and tropical.  
264 They have lived behind glass all their lives, they have been cared for  
tenderly.  
Now they face a winter of white sheets, white faces.  
There is very little to go into my suitcase.  
\*\*\*  
267 There are the clothes of a fat woman I do not know.  
There is my comb and brush. There is an emptiness.  
I am so vulnerable suddenly.

۲۷۵ زخمی‌ای هستم که از بیمارستان بیرون زده‌ام.  
زخمی‌ای هستم که می‌گذارند برود.  
سلامتی‌ام را پشت سر جا می‌گذارم. کسی را جا می‌گذارم  
۲۷۶ که دنبالم می‌کرد: انگشتانش را چون زخمبندی می‌گشایم: می‌روم من.

### ندای دوم

من از نو خودم هستم. سرانجامی نامعلوم وجود ندارد.  
از خونریزی سفید چون موم شدم، بی هیچ پیوستگی.  
۲۷۶ هموار و دست‌نخورده‌ام، انگار هیچ اتفاقی رخ نداده است،  
نه چیزی که بتوان پاکش کرد، شکافتش، و خراشیدش و دوباره آغازش کرد.  
این شاخه‌های کوچک ساده به خیال جوانه زدن نمی‌افتند،  
۲۷۹ و نه این ناودانهای خشک خشک در رؤیای بارانند.  
آن زنی که از پنجره‌ها نگاهم می‌کند- زنی پاکیزه است.

\*\*\* \*\*

از فرط پاکیزگی شفاف است، مانند روحی.  
۲۸۲ چه شرمگین وجود پاکش را می‌آراید  
روی جهنم پرتقالهای آفریقایی، خوکهای از پا آویخته.  
تسلیم حقیقت می‌شود.

۲۸۵ این منم. این منم-  
که تلخی را بین دندانهایم می‌چشم.  
نکبت بی‌رویه‌ی هرروزه.

270I am a wound walking out of hospital.

I am a wound that they are letting go.

I leave my health behind. I leave someone

273Who would adhere to me: I undo her fingers like bandages: I go.

### **SECOND VOICE:**

I am myself again. There are no loose ends.

I am bled white as wax, I have no attachments.

276I am flat and virginal, which means nothing has happened,

Nothing that cannot be erased, ripped up and scrapped, begun again.

There little black twigs do not think to bud,

279Nor do these dry, dry gutters dream of rain.

This woman who meets me in windows--she is neat.

\*\*\*

So neat she is transparent, like a spirit.

282how shyly she superimposes her neat self

On the inferno of African oranges, the heel-hung pigs.

She is deferring to reality.

285It is I. It is I--

Tasting the bitterness between my teeth.

The incalculable malice of the everyday.



# سگاه زنانه در زایشگاه و پیرامونش سیلویا پلات (۱۹۶۳-۱۹۳۲)

### ***Sylvia Plath* (1932-1963)**

## Winter Trees

## Tree Women

### *A Poem for Three Voise*

## Setting: A Maternity and Roundabout

## پرده‌ی ششم

~~~~~

### ندای یکم

۲۸۸ تا چه زمانی می‌توانم دیواری باشم، نگهدارنده‌ی باد؟

تا چه زمانی می‌توانم

آفتاب را با سایه‌ی دستم ملایم کنم

۲۹۱ و لکه‌های کبود ماهی سرد را بردارم؟

صداهای جدایی، صداهای اندوه

ناگزیر پشت سرم انباشته می‌شوند.

۲۹۴ این لالایی کوچک، چگونه آنها را آرام خواهد کرد؟

\*\*\* \*\*

تا چه زمانی می‌توانم اطراف املاک سبزم دیواری باشم؟

تا چه زمانی دستهایم

۲۹۷ زخمبندی خواهند بود بر درد او، و واژگانم

پروندگانی درخشان در آسمان، تسلی‌بخش، تسلی‌بخش؟

چیز ترسناکی است

۳۰۰ این سان بی‌پرده بودن: انگار قبلم

صورتی می‌گذارد و در جهان راه می‌افتد.

**FIRST VOICE:**

**288**How long can I be a wall, keeping the wind off?

How long can I be

Gentling the sun with the shade of my hand,

**291**Intercepting the blue bolts of a cold moon?

The voices of loneliness, the voices of sorrow

Lap at my back ineluctably.

**294**How shall it soften them, this little lullaby?

\*\*\*

How long can I be a wall around my green property?

How long can my hands

**297**Be a bandage to his hurt, and my words

Bright birds in the sky, consoling, consoling?

It is a terrible thing

**300**To be so open: it is as if my heart

Put on a face and walked into the world.

\*\*\*

### ندای سوم

امروز دانشکده‌ها از بهار سرمستند.  
سه‌سروپوش مشکوام کمی ماتمزا است.  
سرسختی‌ام را نشان می‌دهد.  
کتابهایی که همراه خود دارم، به پهلویم فرو می‌روند.  
سه‌روزگاری زخمی کهنه داشتم، که رو به بهبودی است.  
در رؤیای جزیره‌ای بودم قرمز از زاریها.  
خیالی بود، و بی‌مفهوم بود.

### ندای یکم

ه‌سبامدادان نارون تنومند بیرون خانه گل می‌کند.  
پرستوچه‌ها باز گشته‌اند. مانند موشکهای کاغذی جیغ می‌کشند.  
صدای زمان را می‌شنوم  
س‌روی پرچین می‌گسترده و جان می‌سپارد. بانگ گاوها را می‌شنوم.  
رنگها خودشان را بار می‌آورند، و  
از بام کاهگلی نمناک زیر آفتاب دود بر می‌آید.  
س‌نرگسها رخسار سفیدشان را در باغ می‌گشایند.

\*\*\* \*\*

**THIRD VOICE:**

Today the colleges are drunk with spring.

**303**My black gown is a little funeral

It shows I am serious.

**306**The books I carry wedge into my side.

I had an old wound once, but it is healing.

I had a dream of an island, red with cries.

**309**It was a dream, and did not mean a thing.

**FIRST VOICE:**

Dawn flowers in the great elm outside the house.

The swifts are back. They are shrieking like paper rockets.

**312**I hear the sound of the hours

Widen and die in the hedgerows. I hear the moo of cows.

The colors replenish themselves, and the wet

**315**Thatch smokes in the sun.

The narcissi open white faces in the orchard.

\*\*\*

آسوده‌ام. آسوده‌ام.

اینها هستند رنگهای روشن شاد کودکان،

۳۱ / اردکهای سخنگو، بره‌های شادمان.

باز هم ساده شده‌ام، به معجزه باور پیدا کرده‌ام.

به آن بچه‌های ترسناک اعتقادی ندارم

۳۲ / که خوابم را با چشمهای سفیدشان، دستهای بی‌انگشتشان به هم می‌ریزند.

آنها مال من نیستند. آنها به من تعلق ندارند.

\*\*\* \*\*

بر میانه‌حالی تدبیری خواهم اندیشید.

۳۴ / بر پسر کوچکم تدبیری خواهم اندیشد.

راه نمی‌رود. کلمه‌ای حرف نمی‌زند.

هنوز پیچیده در قنذاقی سفید است.

۳۷ / ولی صورتی و تندرست است. مدام لبخند می‌زند.

اتاقش را با کاغذ دیواریهایی از رُزهای درشت پوشانده‌ام.

قلبهای کوچکی بر همه کشیده‌ام.

\*\*\* \*\*

۳۸ / مایل نیستم استثنایی باشد.

استثنا شیطان را به وجد می‌آورد.

استثنا از تپه‌ی اندوهبار بالا می‌آید

۳۳ / یا در بیابان می‌نشیند و قلب مادرش را می‌آزارد.

I am reassured. I am reassured.

**318**These are the clear bright colors of the nursery,  
The talking ducks, the happy lambs.

I am simple again. I believe in miracles.

**321**I do not believe in those terrible children  
Who injure my sleep with their white eyes, their fingerless hands.  
They are not mine. They do not belong to me.

\*\*\*

I shall meditate upon normality.

**324**I shall meditate upon my little son.

He does not walk. He does not speak a word.

He is still swaddled in white bands.

**327**But he is pink and perfect. He smiles so frequently.

I have papered his room with big roses,

I have painted little hearts on everything.

\*\*\*

**330**I do not will him to be exceptional.

It is the exception that interests the devil.

It is the exception that climbs the sorrowful hill

**333**Or sits in the desert and hurts his mother's heart.

مایلم معمولی باشد،  
دوستم بدارد همان طور که دوستش می‌دارم  
۳۳۶و با هر که و هر کجا که بخواهد ازدواج کند.





I will him to be common,  
To love me as I love him,  
**336** And to marry what he wants and where he will.





### ندای سوم

نیمروزی گرم در چمنزاران. آلاله‌ها  
پیچ می‌خورند و آب می‌شوند ، و دلدادگان  
۳۳۹ می‌گذرند، می‌گذرند.  
سیاه و سطحی‌اند چون سایه.  
چه زیباست پیوستگی نداشتن.  
۳۴۲ مثل علف تنه‌ایم. چه از دست داده‌ام؟  
پیدایش می‌کنم. هر چه باشد؟

\*\*\* \*\*

قوها رفته‌اند. هنوز رودخانه  
۳۴۵ به یاد می‌آورد آنها چه سفید بودند.  
با همهی توانش به دنبالشان تقلا می‌کند.  
شکلشان را در ابری می‌یابد.  
۳۴۸ کدام پرنده دارد فریاد می‌زند  
با چنین اندوهی در آوایش؟  
می‌گوید مانند همیشه جوانم، چه از دست داده‌ام؟

**THIRD VOICE:**

Hot noon in the meadows. The buttercups

Swelter and melt, and the lovers

**339**Pass by, pass by.

They are black and flat as shadows.

It is so beautiful to have no attachments!

**342**I am solitary as grass. What is it I miss?

Shall I ever find it, whatever it is?

\*\*\*

The swans are gone. Still the river

**345**Remembers how white they were.

It strives after them with its lights.

It finds their shapes in a cloud.

**348**What is that bird that cries

With such sorrow in its voice?

I am young as ever, it says. What is it I miss?

### ندای دوم

۳۵۱ زیر نور چراغ در منزل نشستهام. شامگاهان به درازا می‌کشد.  
زیرپوش ابریشمی را رفو می‌کنم. شوهرم مطالعه می‌کند.  
روشنایی چه قشنگ این چیزها را در بر می‌گیرد.  
۳۵۴ یک جور دود در هوای بهاری پیداست،  
دودی که به پارکها می‌سپارد، مجسمه‌هایی کوچک  
و میخک‌فام، همچنان که عطوفتی سر بر می‌دارد،  
۳۵۷ عطوفتی که از پا نمی‌افتد، چیزی شفابخش.

\*\*\*

من منتظرم و درد می‌کشم. به گمانم شفا یافته‌ام.  
کارهای زیادی باید انجام بدهم. دستهایم  
۳۶۰ می‌توانند توری را ظریفانه روی این پارچه بدوزند. شوهرم  
می‌تواند کتابی را بارها ورق بزند.  
و این طوری ما با هم به سر می‌بریم، ساعتها.  
۳۶۳ فقط زمان است که بر دستهایمان سنگینی می‌کند.  
فقط زمان، و چندان اهمیتی ندارد.

\*\*\*

خیابانها ناگهان به کاغذ تبدیل می‌شوند، ولی من بهبود یافته‌ام  
۳۶۶ از سقوطی مرگبار، و خود را در بستر می‌بینم  
در امان روی تشک، با دستهایی بر آورده، همچنان که هنگام سقوط.  
خودم را باز می‌یابم. سایه نیستم

**SECOND VOICE:**

**351**I am at home in the lamplight. The evenings are lengthening.  
I am mending a silk slip: my husband is reading.  
How beautifully the light includes these things.  
**354**There is a kind of smoke in the spring air,  
A smoke that takes the parks, the little statues  
With pinkness, as if a tenderness awoke,  
**357**A tenderness that did not tire, something healing.

\*\*\*

I wait and ache. I think I have been healing.  
There is a great deal else to do. My hands  
**360**Can stitch lace neatly on to this material. My husband  
Can turn and turn the pages of a book.  
And so we are at home together, after hours.  
**363**It is only time that weighs upon our hands.  
It is only time, and that is not material.

\*\*\*

The streets may turn to paper suddenly, but I recover  
**366**From the long fall, and find myself in bed,  
Safe on the mattress, hands braced, as for a fall.  
I find myself again. I am no shadow

۹ سرگرچه سایه‌ای هست که از نوک پایم آغاز می‌شود. من همسری هستم.  
شهر منتظر است و درد می‌کشد. علفهای کوچک  
سنگ را می‌شکافند، و از زندگانی خرم می‌شوند.



**369** Though there is a shadow starting from my feet. I am a wife.  
The city waits and aches. The little grasses  
Crack through stone, and they are green with life.





### یادداشت برگرداننده

شعر سیلویا پلات به نام سگه زنانه در زایشگاه و پیرامونش همان شعر سه زن است که در اصل نمایشنامه‌ای است رادیویی. خاطر سه زن در بخش زایمان بیمارستانی با واژه‌هایی که سرانجام این شعر با آنها پرداخته می‌شود، به ندا در می‌آید. زن اولی پیروزمندانه نوزادی به دنیا می‌آورد. دومی همچنان بی‌نوزاد می‌ماند و سومی که مجرد است، نوزاد خود را رها می‌کند.

برایم ناگوار است شعر را شرح دهم و یا بیشتر از چند سطر درباره‌ی شاعر آن بنویسم. برگردان این شعر برایم تمرینی است در شاعری و برای شاعری، گرچه سرشار از مایه‌های انسان‌دوستانه است. خواننده می‌تواند در میان فارسی و انگلیسی شعر بگردد. به جز اینکه نادرستیهای ناشیانه‌ای خواهد یافت، برقه‌ای دو روح و دو زبان و دو خانه و .... را نیز احساس خواهد کرد و می‌تواند دست‌به‌کار شود: خواندنی دیگر و برگرداندنی دیگر.

شعر را در برگردان فارسی بخش‌بخش کردم تا خواننده آسانتر بر آن درنگ کند. آن هم هفت بخش که عددی است مقدس، همچنان که سه زن هم تثلیث است و غیره.

می‌بینی که خائنانه پیش رفته‌ام.

پس از برگرداندن این شعر نمی‌دانم از چه کسی پوزش بخواهم؟ از سیلویا پلات، از کتابهای شعرش (آبرتن‌دیس و شعرهای دیگر، آریل، درختان زمستانی)، از تد هیوز (همسر او، شاعر انگلیسی)، از فرزندانش که در ۱۹۶۳ مامان را از دست دادند، از زنان دنیا که برخی سر را رفتند، از ماه و صورتهای زنانه‌ی فلکی؟

زمستان ۸۸



سنگھ زمانہ ور زلینگاہ ویراموش

# سکول وای

شاپور احمدی

فارچ از باغ بهشت  
چند درجه از فکم را  
بی خیال  
در دور دست تالاب و مارهای سبز  
و نی‌دیفه‌های گرمسیری  
در کفِ صورتی دست‌پنجه‌ام  
سفت می‌جنبانم.  
گاهی پوزخندم یکهو می‌پرد.  
راحت دندانهای پریده را  
به فلزهای سیاه  
در روشنایی لاکهای پنهان

بی‌رودرواسی می‌سابانم.

خود منم

دوشیزه‌ای پیر

ششیه حوا.

۰۰۰

در ساعت نیمروز

ده دقیقه کم یا بیش

شیارشیارهای زخم

بر لبخنده‌های گُشته

زیبا می‌شوند

و کیوسک تلفن

با رنگ بنفشش

سنگینی می‌کند.

و ساعت دوازده

گوشه‌وکنار هر چیز را

کالبد آدمی

و جوی و آفتاب را

هاشور می‌زند.

حالا می‌فهمم

فاک روشن ما

بر آسمان پهلوی گرفته است.  
ساعت نفست، ای صداها  
انباشته از رنگهای بنفش است.  
وقتی کالبدی کیود  
بیاویزد در کیوسکی  
یواشکی می‌گسلد  
و میوه‌های سیاه  
هوا را سوراخ خواهند کرد.  
شاید هیچ وقت شغالی  
یا دوره‌گردی یک‌پا  
اینجا را نخواهد بویید  
به جز ژان نیکلا رمبو  
از تخمهی آدم  
با زانوانی بر سر راه.  
وقتی سایه در می‌آید  
به شکل خاک‌اندازی تیز،  
دسته‌ای زنگاری  
از گیس  
گور هر کس و ناکس را  
نورانی خواهد کرد.

آن وقت خورشیدها  
با صورتهای کنده  
شناور خواهند شد  
در جلیپاره‌ی آسمان  
پیشاپیش تنه‌های پلاستیده.  
تازگی داشت بر  
زمینه‌ای از لاشه‌ی موربانه‌ها  
و فاک‌ی چندهزارساله  
بارش واکه‌های هو.

\*\*\*

چنین بود که  
با صورتهای چاق  
به لبه‌ی حوض رسیدیم  
و شرابه‌ی صندلیها  
تخمهای زمردین می‌کاشتند.  
بیشترین بخش هیکلمان  
از ترس زیبا شد.  
فاک سوخته  
و براده‌های درخشنده  
و گرت‌های باغ و فاکستر را

بر لبچه‌ی خود آویختیم.

اوه، فدایا

چه فرشته‌ی ارزانی

در حیات خلوت

چمباتمه زده است

تا پرده‌ی ساکت

و حوضچه بدرد.

و آه گاه تاجی آتشین

از گلهای سرخ بهشتی

بر فرق سرهای برهنه

آینه‌ی منداب

را می‌انبارد.

مهر ۱۳۸۴





به همین قلم / شعر

۱. ویرانشهر  
(۶۱ و) ۶۶-۶۱  
یکم. شوخیهای ناگوار  
دوم. متنها  
سوم. بازگویی شوخیها و متنها
۲. پادشاهنامه  
۶۷-۶۶ گردانی  
یکم. دیباجه: آب و گل عشق  
دوم: متن: پادشاهنامهگردانی  
سوم: پیوست: شعرهای مشکوک و الحاقی
۳. کارنامه‌ی قهوه‌ای  
۷۷-۷۸ و کبود  
یکم. آن پاره‌ی دیگر  
دوم. دیوآمیزی بی‌انجام  
سوم. پیشگویی زمان اکنون
۴. کجنوشتار  
۷۹-۸۰  
یکم. زندگی نابجای هنرمند  
دوم. تته‌پته‌نگاری  
سوم. واپسینشمار
۵. در حاشیه‌ی متن  
۸۱-۸۲ الف  
یکم. خانه‌ی عنکبوت  
دوم. دستنویس غیب‌بین

۶. سوتک گوشتی که یکم. سوت آشکار و پنهان  
۱۳ سنگ شد دوم. کتابچه‌ی سنگی

۷. کالبدخوانی یکم. کالبدخوانی  
۱۴-۱۵ دوم. پیوستها

۸. گزیده‌ی هفتگانه  
۱۵-۶۱

۹. بندهای پیشکشی فرشته‌ها بر خاکستر و آفتاب  
۱۶

۱۰. گاهی خاطره‌ی عشقی اندوهناک از زمانهای اکنون  
۱۷

۱۱. دیوها و دل‌بند گونی‌پوشم  
۱۱-۱۹

۱۲. بهشت نو  
۹۰

به همین قلم / برگردان

۱۳. خرابستان و شعرهای دیگر تی. اس. الیوت

۱۸ و ۱۲ و ۷۹ و ۶۱

۱۴. سگاه زنانه در زایشگاه و پیرامونش سیلویا پلات

دی ۱۸

۱۵. گاهان ایزدان و اهریمن لی بو و ازرا پاوند و .....

زمستان ۱۸

۱۶. شاه خاکستری چشم آنا آخمتوا

بهار ۱۹

۱۷. زیبایی نکبتبار بچه‌ها آرتور رمبو

تابستان و مهر ۱۹

۱۸. مرواریدهای استخوانی مارینا تسوه‌تایوا

پاییز ۸۹

۱۹. شعر بی‌قهرمان آنا آخمتوا

بهار ۹۰

۲۰. باده‌پیمایی با اژدها در تموز لی بو

تیر ۹۰

۲۱. آواز پلنگ لیمویی بر نرده‌های غبارآگین روبن داریو

مرداد و شهریور ۹۰ و اندوهگساری ماه ماه ماه

۲۲. آمرزشخوانی آنا آخمتوا

مهر ۹۰

۲۳. لابه‌لای تیغ‌های زمردین جین هیرشفیلد

آبان ۹۰

۲۴. برج فراموشی مارینا تسوه‌تایوا

آذر و دی ۹۰

۲۵. دوپیکر اسپیپ ماندلشتام و نیکلای گومیلف

بهمن ۹۰

۲۶. همبازیان گمشده گزیده‌ی شعر جهان

فروردین ۹۱

۲۷. گل سرخ هیچ کس پل سلان

اردیبهشت و خرداد ۹۱

۲۸. جامه‌درانی کاسپارا استامپا

خرداد ۹۱

۲۹. آه، ساعت تلخ زوال گئورگ تراکل

تابستان ۹۱

۳۰. حلزونهای هرزه پس از نیمروز مارینا تسوه‌تایوا

؟

پس از یکصد سال و اندی

ترانه‌خوانی چندنفره

در ستایش بانویی ناشناس

گزیده‌ی شعر روس

الکساندر پوشکین

الکساندر بلوک

نیکلای گومیلف

ولادیمیر مایاکوفسکی

اسپیپ ماندلشتام

مارینا تسوه‌تایوا

بوریس پاسترناک

آنا آخماتوا

کالبد حاضر در دوردستها

نابور (مهری)

A portrait of an elderly man with dark hair, wearing round glasses, a dark suit, a white shirt, and a patterned tie. He is looking slightly to the right with a gentle expression. The background is blurred, showing what appears to be a bookshelf.

خوابستان و شعرهای دیگر

تی. اس. الیوت

شاپور احمدی

لی بو Li Po 李白 Li Bai

Ezra Pound ازرا پوند

ویرایش تازه

شایور

(حمیر)

گاهان ایزدان

و اهریمن





Gwyneth Paltrow  
Daniel Craig

# sylvia

Life was too small to contain her



This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.  
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.